

آیین‌های بهاری مردمان حاشیه رود قزل اوزن

محمد رضا بایگان¹

چکیده

در این مقاله نمایی هر چند فشرده از آیین‌ها و افسانه‌های سرزمین پرآوازه حاشیه رود قزل اوزن که منشأ شکل‌گیری تمدنی سترگ و قابل توجه در این مرز و بوم بوده، مورد بررسی قرار گرفته است. آیین‌هایی که برای آمدن فصل بهار و نوروز رواج داشت و برخی هم اکنون نیز وجود دارد و اجرا می‌شود. از جمله این مراسم می‌توان به آیین تکم‌خوانی، مراسم آق‌قویون و قره‌قویون، پیک‌های بهاری، چهارشنبه‌سوری (چهارشنبه آخر سال)، قیشدان چیخ‌دیم، قاشق‌زنی و غیره اشاره کرد. این آیین‌ها و مراسم با باورها و افسانه‌هایی که در ذهنیت تاریخی مردمان این سرزمین وجود دارد، پیوند خورده‌اند.

کلیدواژه‌ها: قزل اوزن، آداب و رسوم، پیک‌های نوروزی، تکم‌چی، غلیبانی، آق‌قویون قره‌قویون

۱. کارشناس ارشد مردم‌شناسی. این مقاله با همکاری علی قشمی، کارشناس ارشد علوم ارتباطات اجتماعی و حسن دهقان، تهیه‌کننده و مستندساز گردآوری شده است.

مقدمه

نیاز به شادی به عنوان یک نیاز اساسی برای رهایی انسان از خستگی‌های روزمره و روزمرگی از دیرباز مورد توجه بوده و همیشه با آداب و رسوم و عادات فرهنگی خاص همراه بوده است. اما در عصر مدرن به تناسب اقتضائات جامعه صنعتی توجه به این آداب و رسوم بسیار کمرنگ شده است و تعداد کمی از شادی‌ها و جشن‌ها که تا حدودی مناسکی بودن خود را حفظ کرده‌اند برگزار می‌شوند و مردم از این جشن‌ها و شادی‌ها به عنوان فرصتی برای رهایی از خستگی خود استفاده می‌کنند.

«قزل اوزن» نامی است ترکی و از دو جزء «قزل» به معنای «سرخ» یا «طلا» و «اوزن» به معنای «شناور» تشکیل شده است. معنای دقیق آن روشن نیست و احتمال می‌رود که به معنای «رودی که در آن طلا شناور است» یا «رودی که رنگ سرخ دارد» و حتی «رودی که در آن ماهی قزل‌آلا شنا می‌کند» باشد.

این رودخانه از ارتفاعات چهل چشمه استان کردستان سرچشمه گرفته و پس از عبور از منطقه گروس و جذب رودخانه‌های متعدد وارد جلگه خمسه شده و رودخانه‌های زنجان‌رود و ابهرچای را ضمیمه خود ساخته و به مسیر خود ادامه داده و در حدود پلدختر وارد تنگه کوهستانی قافلانکوه شده و از کنار این کوهستان گذشته و نرسیده به شهر میانه رودخانه‌های قرانقور، آیدوغموش و هشترود را که بالاخره به میانه‌رود می‌پیوندند و از غرب به شرق جریان دارند ضمیمه خود ساخته و تقریباً در «میانه» به سوی شرق قوسی زده و از کنار ارتفاعات ماسوله جاری می‌شود. قزل‌اوزن در جنوب استان گیلان در درون آب دریاچه سد سفیدرود به رودخانه بزرگ شاه‌رود پیوسته و تشکیل رودخانه‌ای به نام سفیدرود می‌دهد.

در اینجا به برخی از آیین‌ها و افسانه‌هایی که با فرا رسیدن بهار و نوروز در حاشیه رودخانه قزل اوزن به عنوان بزرگترین و مهمترین رودخانه منطقه برپا می‌شود و برخی از آنها همچنان در میان مردم جایگاه بخصوصی دارد، اشاره می‌شود.

نوروز یکی از مهمترین اعیاد ملی ایرانی‌ها بوده و با روح هر ایرانی پیوند محکمی دارد. این جشن باستانی یکی از یادگارهای برجسته و بزرگ هزاران سال پیش است که با شکوه دیرین خود آغاز هر سال خودنمایی و مردم را شاد می‌کند.

فروردین، ماه آشنایی، پیوند و وصلت، ماه تجدید طبیعت و شکفتگی و باروری، ایام خوشبختی، شادمانی، افزایش آب و برکت است پس آیین‌های رسیدنش جشن‌های مختلفی را می‌طلبد.

مردم این سرزمین هر ساله چشم به راه بهار و نگران نوروز هستند. میلیون‌ها تن در سرتاسر تاریخ ایران با شادی و خلوص نیت این جشن‌ها را برگزار کرده و رفته‌اند و شاید عمر این جشن‌های باستانی (که ریشه‌های طبیعی دارند) با عمر این ملت برابر باشد.

پیک‌های نوروزی

روستایی‌ها پیش از فرا رسیدن نوروز، پیک‌هایی به شهر می‌فرستند تا حلول سال نو را با ترانه‌هایی که می‌خوانند به مردم تهنیت بگویند و عقاید خود را درباره مراسم چهارشنبه‌سوری و جشن نوروز با اشعاری که می‌خوانند، بیان نمایند.

روستایی‌های آذربایجان بویژه اطراف اردبیل، چهارشنبه‌سوری را به امیر مختار ثقفی نسبت می‌دهند و می‌گویند هنگامی که مختار به خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد، دستور داد بر پشت بام‌ها آتش بیفروزند تا با این آتش یاران حسین (ع) آگاه شوند که قیام مختار شروع شده است و در میدان‌های شهر گرد هم آیند و نبرد را آغاز کنند.

برخی دیگر نیز می‌گویند که چهارشنبه‌سوری یادگار پیروزی مختار بر دشمنان امام حسین (ع) است و وقتی که غلبه بر خصم پایان یافت، امیر مختار دستور داد که به نشانه این پیروزی در پشت بام‌ها آتش بیفروزند و شادمانی کنند.

علاقه به علی بن ابیطالب و محبت به آل علی تا جایی فکر مردم متدین روستاهای اردبیل را به خود مشغول ساخته که حتی برخی از رسوم باستانی را نیز به علی (ع) و اولاد او نسبت می‌دهند. نه تنها در روستاهای مجاور بلکه در خود شهر اردبیل نیز برخی از مردم بر این باورند که در نخستین روز سال نو، امیرالمؤمنین علی (ع) در عالم عرش بر تخت سلطنت جلوس کرده، بنابراین شربت‌های شیرین و گوارا به جای آب در جوی‌های بهشت روان می‌شود و در حرم قدس الهی دوستداران علی (ع) و یاران حسین (ع) و دیگر پیشوایان دینی شادمانی می‌کنند. در این هنگام در آن عالم علوی،

جبریل پیک نوروز است و قاصد حلول سال نو و وقتی که جبریل پیام نوروز را به حضرت محمد(ص) می‌رساند، پیغمبر خدا از درگاه باری تعالی مسئلت می‌نماید تا این سال نو بر بندگان راستین او مبارک باشد.

در این موقع از سال پدران و مادرانی که بضاعت چندانی ندارند برای امیدوار کردن خود و کودکانشان می‌گویند که عید نوروز از آن علی(ع) است و او هرگز ما را مأیوس نخواهد کرد. این مردم با تحمل زحمات بسیار وسایل سال نو را تهیه می‌کنند و آنچه را که فراهم می‌آورند، موهبتی می‌دانند که از طرف شاه مردان علی(ع) بر آنان نازل شده است.

روستایی‌های اطراف شهر اردبیل هنگام سال نو پیک‌هایی به شهر می‌فرستادند تا با خواندن ترانه‌هایی حلول سال نو را به مردم تبریک بگویند. اردبیلی‌ها این پیک‌ها را خوش‌یمن می‌دانستند و با نقل و شیرینی از آنان پذیرایی می‌کردند. پیک‌ها در حالی که یک سینی بزرگ در دست داشتند و در آن شمعی روشن و نقل و نبات، سبزه و تمثالی از حضرت علی(ع) می‌گذاشتند به در خانه‌ها می‌آمدند و اشعاری را می‌خواندند.

بعضی از پیک‌های نوروز که آنان را «تکم‌چی» می‌نامند، با عروسکی به نام تکه «takka(e)» به شهر می‌آمدند و با تکان دادن آن سرودها و ترانه‌هایی در توصیف چهارشنبه‌سوری و عید نوروز می‌خواندند.



تکم‌چی‌ها در آخرین روزهای زمستان و اسفند ماه، هنگامی که سرما با طبیعت خدا حافظی می‌کرد و طبیعت دوباره جان می‌گرفت و رودها جاری می‌شد، به سوی شهر روان می‌شدند. در اصل کلمه تکم تکه می‌باشد که همان بز نر قوی هیکلی است که پیشاپیش گله حرکت و گله را هدایت می‌کند.

در نوبهار غیر از «تکم‌چی»ها، برخی روستاییان هم از دامنه‌های سبلان با کیسه‌های بزرگ که در آنها گل‌های صحرایی، گل نوروز و سبزی‌های مختلف دامنه کوه‌ها و

کتل‌ها را قرار می‌دادند به شهر اردبیل وارد می‌شدند. این روستایی‌ها که «یملیک‌چی» نامیده می‌شدند با یکدیگر هم‌آواز می‌شدند و در حال حرکت اشعاری را می‌خواندند: «سبزی‌های نارس دامنه‌های سبلان را آورده‌ایم» و در طول مسیر خود در هر خانه‌ای را می‌کوبیدند و اشعاری در وصف نوروز می‌خواندند و دسته‌ای از گل نوروز با کمی سبزی برای هفت‌سین به خانواده‌ها تقدیم می‌کردند. هر خانواده اردبیلی نیز هدیه‌ای به آنان می‌دادند و «یملیک‌چی»ها بار دیگر هم‌آواز شده، راهی کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر می‌شدند.

دسته‌ای دیگر از پیک‌ها، تخم‌مرغ رنگ‌کرده با خود به شهر می‌آوردند و این تخم‌مرغ‌ها را به در خانه‌ها می‌بردند و مقداری قند و چای و خوراکی می‌گرفتند. گاهی هم به جای این که تخم‌مرغ را رنگ بکنند، با نخ‌های ابریشمی قالبی برای تخم‌مرغ درست می‌کردند. ذوق و سلیقه روستایی‌ها در بافتن این قالب‌ها و نگارین کردن آنها با نخ‌های ابریشمی قابل تحسین بود و هر یک نشانه‌ای از هنرمندی زنان روستایی به حساب می‌آمد.

گاهی پیک‌ها دانه‌های اسپند را از چند رشته نخ گذرانده، دعاهایی بر آن می‌آویختند و برای اهالی شهر به ارمغان می‌آوردند تا در این سال نو از چشم‌زخم در امان بمانند. روستایی‌ها برای این تحفه اهمیت زیادی قایل بودند و اغلب دیوارهای اتاقشان را با همین اسپندهای به نخ کشیده شده زینت می‌دادند.

ماهی‌فروش‌های دوره‌گرد هم پیک‌های نوروزی بودند که در دو سه روز مانده به عید ماهی‌های کوچکی را از رودخانه‌ها صید می‌کردند و برای فروش به اردبیل می‌آوردند، آنان در اشعاری که می‌خواندند مرتب می‌گفتند:

«حلول سال نو نزدیک است، ماهی سفره عید را فراموش نکنید»

اهالی شهر اردبیل با رغبت تمام به پیک‌های نوروزی کمک می‌کردند، چون معتقد بودند که همه پیک‌ها شگون‌آورند و برکت نوروزی را با خود به شهر و خانه‌ها می‌آورند.

این پیک‌های نوروزی در اواخر اسفند ماه و دو سه روز به عید نوروز مانده به شهر می‌آمدند و با پول‌هایی که به عنوان هدیه از اردبیلی‌ها می‌گرفتند نقل، نبات، خشکبار و

لباس‌های نو می‌خریدند و چند ساعت به تحویل سال نو مانده به روستاهای خود بازمی‌گشتند؛ گویی رسالت بزرگ خود را به پایان رسانده‌اند سبزه‌ها را در جوی‌های آب می‌انداختند و تکم‌چی‌ها «تکه» را در کیسه می‌گذاشتند چون دیگر تا سال آینده «تکه» وظیفه‌ای نداشت.



در زبان آذری تکم یعنی بز نر من و کلمه تکم‌چی هم در اصل باید تکه‌چی باشد اما در گفتار اغلب واژه تکم تکرار می‌شود.

«تکم» یک عروسک چوبی سنتی بود که روی آن را با مخمل یا پارچه‌ای می‌پوشاندند، (اغلب به رنگ قرمز که در لباس و تزئینات منطقه آذربایجان بیشتر استفاده می‌شود) و با

آینه و تکه‌پارچه‌های فرش، گلیم و منجوق تزئین می‌کردند و دُمی از مو و پری از مرغ و خروس بر سر آن می‌گذاشتند. روی آن پولک، زنگوله و سکه می‌بستند تا با تکان دادن آن سر و صدا ایجاد شود و این سر و صدا نوعی روشنی و صفا و مظهر خوش‌یمنی، برکت، روشنایی و خیر محسوب می‌شد. تکم در کل مانند یک عروس آرایش می‌شد تا به نوعی مظهر شادی و خوشی باشد.

این بز چوبی روی یک چوب محکم به ضخامت مداد و به طول تقریباً ۲۰ سانتی‌متر که به زیر شکم بز متصل بود، سوار می‌شد. مرکز دایره یک سوراخ داشت و تکم‌چی با دست چپ خود، صفحه دایره‌ای را می‌گرفت و با دست راست، ته چوب را از زیر صفحه نگه می‌داشت و با حرکاتی منظم و هماهنگ آن را تکان داده و می‌رقصاند به این ترتیب، دست و پای بز، هماهنگ عقب و جلو می‌رفت. تکم‌چی، عروسک را تکان می‌داد و اشعاری در وصف بهار برای مردم شهر و روستا می‌خواند و فرارسیدن روزهای نیکو و پربرکت بهار و آغاز سال نو را به مردم مژده می‌داد. صدای تکم‌چی‌ها در شهر و روستا و کوچه و خیابان می‌پیچید. آنها مردم را به پاک کردن کینه از دل‌ها و

غبارروبی منازلشان دعوت می‌کردند، گویی قاصدان بزرگی بودند که از سرزمین‌های دوردست می‌آمدند و پیام‌آور نوروز بودند. مردم هرگاه ترانه‌های تکم را می‌شنیدند، شتاب و آمادگی برای برگزاری مراسم عید در چهره‌شان نمایان می‌شد؛ آستین‌ها را بالا می‌زدند و خانه‌تکانی را آغاز می‌کردند.

نمونه‌ای از اشعار تکم‌چی‌ها

sizin bu tâzâ bâyrâmuz mobârak	سیزین بو تازا بایراموز مبارک سال نوی شما مبارک
âyuz iluz gonuz haftuz mobârak	آیوز ایلوز گونوز هفتوز مبارک ماه و سال و روز و هفته شما مبارک
gečip fasle zemestânon jafâsi	گچیپ فصل زمستانون جفاسی سختی فصل زمستان به پایان رسید
galir fasle bahârûn xoš havâsi	گلیر فصل بهارون خوش هواسی فصل خوش آب و هوای بهار در راه است
čamanla kuhsârûn vâr safâsi	چمنله کوهسارون وار صفاسی چمن و (سرسبزی) کوه چه صفایی دارد
agar saxt oldi qiš yetirdi tamâma	اگر سخت اولدی قیش یتیردی تمامه اگرچه زمستان سختی بود ولی تمام شد
gedib qâriz geyindi tâzâ jâma	گئدیپ قاریز گیئندی تازا جامه برف (زمستان) رفته و (زمین) لباس جدیدی پوشیده
âqâjlârdâ sâlur quš âšiyâna	آقاجلاردا سالور قوش آشیانه پرندگان روی درختان لانه می‌سازند

(جاوید، ۱۳۴۴: ۲۶۵ تا ۲۶۸)

تکم‌چی‌ها تکم را در دست می‌گرفتند و تصنیف‌های بهاری و نوروزی می‌خواندند و فرارسیدن روزهای نیکو و پربرکت بهار و آغاز سال نو را به مردم مژده می‌دادند،

مردم نیز نسبت به آنها مهربانی می‌کردند و به آنها هدیه می‌دادند، زیرا آنان را خوش قدم و شگون‌آور می‌دانستند. مردم با نقل و شیرینی از آنها پذیرایی می‌کردند و گاهی تکم‌چی لزوم دادن انعام را یادآور می‌شد:

ây takamin kandi vâr

آی تکمین کندی وار

تکم ده دارد

kamandi vâr kandi vâr

کمندی وار کندی وار

کمند دارد و ده دارد

har qâpudâ oynâsâ

هر قاپودا اویناسا

در هر دری بر قصد

bir nalbaki qandi vâr

بیر نلبکی قندی وار

یک نعلبکی قند پاداش دارد

takam oldi ipin gatir ây xânu

تکم آلدی ایپین گتیر آی خانم

تکم می‌میرد طنابش را بیاورید خانم جان

çâtdixjân gatir ây xânom

چاتدixجان گتیر آی خانم

تا زورتان می‌رسد سهمش را بیاورید خانم جان

kasma pâyin butun ây xânom

کسمه پائین بوتون گتیر آی خانم

سهمش را کم نکنید و کامل بیاورید خانم جان

صاحب‌خانه به تناسب وضعیت مالی و امکانات خود چیزی به عنوان شایبش،

خلعت یا انعام به او می‌داد. (نادری، ۱۳۷۴: ۴۴)

در اشعار تکم‌چی فقط از فرارسیدن نوروز و تبریک سال نو سخن نرفته بلکه به

اعتقادات مذهبی نیز اشاره شده است:

علی با ذوالفقار آمد خوش آمد

بهار آمد، بهار آمد، خوش آمد

گل و نسرين به باغ آورد خوش آمد

jenâb jebrail nâma gatordi

جناب جبرئیل نامه گتوردی

جناب جبرئیل نامه‌ای آورد

gator jakin bibira yetordi	گتورجکین بیبیره یتوردی
	پیام خود را به تک تک افراد ابلاغ کرد
mobârak qolârin goya gotordi	مبارک قولارین گویه گوتوردی
	دست‌های مبارکش را به بالا برد
amiralmomenin taxta çixâjâq	امیرالمؤمنین تخته چیخاجاق
	حضرت امیر بر تخت جلوس خواهد کرد
yazidin boynunâ noxodâ vorâjâq	یزیدین بوینونا نوخدا وراجاق
	و بر گردن یزید افسار خواهد زد
şirin şarbat sevirina âxâjâq	شیرین شربت سویرینه آخاجاق
	به جای آب، شربت شیرین روان خواهد شد
	در اشعار تکم به مسائل خانوادگی، روابط عروس و مادرشوهر، داماد و مادرزن، رفتار اجتماعی زنان و دختران نیز با طنز و شوخی و انتقاد اشاراتی شیرین و بامزه می‌شود:
takam geti maranda	تکم گتدی مرنده
	تکم رفته به مرند
tâmâşâdi galanda	تاماشادی گلنده
	برگشتنش تماشایی است
kul takamun bâşinâ	کول تکمون باشینا
	خاک بر سر تکم خواهد شد
qâynânâsi bilanda	قایناناسی بیلنده
	اگر مادرزنش بفهمد
âq davanin gozlari	آغ دونین گزلی
	چشمان شتر سفید
yera galmaz dizlari	یره گلمز دیزلری
	زانوهایش به زمین نمی‌آید

bu âyâmin qizlâri بو آیامین قیزلاری

دختران امروزی

kabinin kasar ozlari

کبیین کسر از لری

عقدشان را خودشان می‌بندند

مسائل روستایی و شهری و آداب و رسوم مردم در اشعار تکم دیده می‌شود:

bizim yerda yumurtâni boyâlar

بیزیم یرده یومورتانی بیالار

در محله ما تخم مرغ را می‌شویند

oni donub yeddi ranga boyâlar

انی دونوب یددی رنگه بیالار

و آن را به هفت رنگ می‌آرایند

yeti sinda tahvil usta qoyâlar

یتدی سینده تحویل اوسته قیالار

و هر هفت تا را در سفره عید می‌گذارند

bizim yerda qohon qârpuz akalar

بیزیم یرده قوهون قارپوز اکلر

در محله ما خربزه و هندوانه می‌کارند

oni tâmâm şahlara tokalar

اونی تامام شهرلر تکلر

آنها را به تمام شهرها می‌فرستند

taze ilin çox hasratın çakalar

تزه ایلین چوخ حسرتین چکلر

حسرت فرارسیدن سال نو را می‌کشند

به طور کلی تکم گردانی جزو حرفه‌های گوسانی و به صورت هنری بود که نسل به نسل و از پدر به پسر می‌رسید و اشعارش نیز سینه به سینه منتقل می‌شد. گاهی خود تکم‌چی فی‌البداهه در این زمینه‌ها اشعاری می‌سرود. مضامین اشعار تکم‌گردانی و نوروژی‌خوانی شامل موارد مختلفی از قبیل عناوین ذکر شده در زیر بود:

طنز و انتقاد، هجو و لطیفه، تحسین و مدح انسان‌های نیکوکار و ذم و تحقیر افراد خسیس و نابکار، توصیف اوضاع اجتماعی، بیان ظلم و ستیز، مسائل ملی و مذهبی، بیزاری از دشمن، امید و آرزو برای زیستن.

از این لحاظ اشعار نوروژی با رمز و راز همراهند. هرچند گاهی مناظر و وقایع به

شیوه ناتورالیستی عنوان می‌گردند اما عموماً زبان استعاره و اشاره و کنایه قوی‌تر می‌گردد و تکم‌چی‌ها با اشعار ساده خود پرده از رازها برمی‌دارند.

می‌توان گفت که تکم‌گردانی در چارچوب نمایش عروسکی قرار می‌گیرد. جلوه‌های نمایشی و سرودهای نمایشی ویژه نوروز از نقطه نظر آوازخوانی، صحنه، لباس، گریم، موسیقی، مناظره، سمبولیسم رنگ در لباس، کارگزاری و کارگردانی و ماسک درخور تأمل است. اصولاً نمایش‌های سنتی بر بدیهه‌گویی و بداهه‌سازی تکیه دارند. شعرای عوام در ساختن و پرداختن سرودهای نمایشی و ترانه‌های پرمعنی مهارت دارند و آرایندگان صحنه‌های متنوع نمایش‌های سنتی، جلوه‌های نمایشی آیین‌ها را مد نظر دارند. گرچه گاهی این نمایش‌های عامیانه با حاشیه‌روی و تفصیل کلام همراهند و در صحنه‌های آراسته اجرا می‌گردند ولی عموماً صحنه‌آرایی بی‌ریا و اسباب مجلس ارزان موجب دلپذیری نمایش‌های آیینی سنتی می‌گردد. آنچه در این نوع نمایش مطرح است، هنرمند بودن بازیگران نیست، آنها حرفه‌شان بازیگری نیست ولی به اقتضای تکلیف قومی و تشریفات و به منظور احترام به آیین‌ها رخت نمایش بر تن می‌کنند. آنچه مهم است رویارویی این افراد در صحنه نمایش است تا ضمن چهره به چهره شدن، امکان تعاون و همیاری و همبستگی قوی به وجود آید. (عنصری، ۱۳۶۸: ۷۹۰)

رگه‌هایی از این نمایش عروسکی در نواحی مرکزی ایران مانند اراک و ملایر نیز دیده شده است اما باید اذعان کرد خاستگاه تکم، آذربایجان و به خصوص اردبیل بوده و از این منطقه به سایر نقاط رفته است. (نادری، ۱۳۷۴: ۴۵)

همه این مراسم نوبهارخوانی را یک نمایش سرگرم‌کننده (اوین در زبان آذری) می‌دانند. سرمای بی‌حد زمستان در روستاهای آذربایجان و انتظار بیشتر برای رسیدن بهار از عوامل پیدایش این نمایش‌ها بوده است، همچنین هیچ سرگرمی مانند تلویزیون، رادیو و روزنامه وجود نداشت و همه مردم منتظر روزی بودند تا یک نمایش ترتیب یابد، دور هم جمع شوند، روال همیشگی زندگی خود را اندکی تغییر دهند و برای یک روز هم که شده از یکنواختی خلاص شوند.

کودکان از این فرصت استفاده بیشتری می‌کردند، آنها به دنبال تکم‌چی‌ها راه می‌افتادند، به طوری که در عرض چند دقیقه اطراف تکم‌چی‌ها پر از بچه می‌شد.

امروزه حضور رسانه‌ها، رنگ و لعاب این گونه نمایش‌ها را از بین برده است. حتی برخی روستایی‌ها، مایحتاج روزمره خود را از شهرها تهیه می‌کنند و دیگر خبری از نمایش‌های سنتی نیست، نه از کوساگلین خبری هست، نه تکم و نه حاجی فیروز.

مراسم غلیبانی «qoleybâni»

غلیبانی همان غول بیابانی است که به مرور زمان و طی سالیان دراز، توسط چوپانان به مناسک تبدیل شده و شکل نمایش به خود گرفته است.

غلیبانی مردی بود بلندقامت و درشت‌استخوان که تن‌پوشی از پوست خرس می‌پوشید و کلاه سیاه بر سر می‌گذاشت که تا گردن کشیده می‌شد. در دست راست او کلاغی که نماد نحسی و سرما بود دائماً رقص می‌کرد و می‌چرخید.

درواقع در زبان آذری، قار که صدای کلاغ هم هست، به معنی برف می‌باشد و کلاغ با قارقار کردن ملایم، می‌گوید: برف، برف (می‌خواهم) که در این مراسم این موجود با قار و قار کردن سمبل زمستان و سردی است. غلیبانی به محض ورود به هر محله، ابتدا با نواختن دهل و سرنا و حرکات موزون و خنده‌دار، مردم را به میدان اصلی روستا دعوت می‌کرد.



غلیبانی بر روی کلاه سیاه خود یک شاخ داشت و یک سوراخ هم روی صورت که از او یک موجود بسیار مهیب و ترسناک ساخته بود.

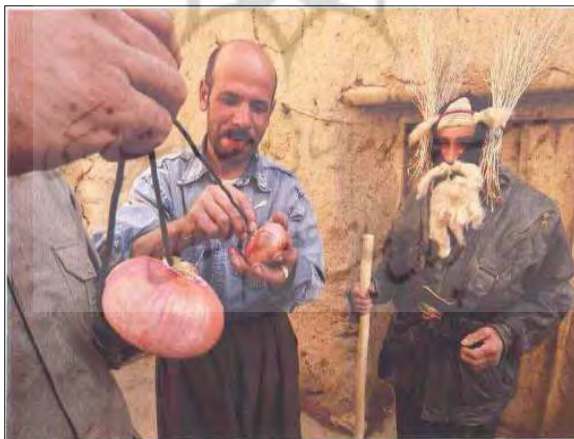
غلیبانی در واقع نمادی از شومی، نحسی و سرمای طاقت‌فرسای زمستان‌های سرد و طولانی بود.

از شخصیت‌های دیگر این نمایش، سرنازن و دهل‌زن به عنوان نوازندگان گروه

بودند و شخصیت بعدی هم دورچی یا سینی‌گردان بود که لباس تیره بر تن می‌کرد و هدایای مردم روستا به گروه غلیبانی را جمع‌آوری می‌کرد. این مراسم هم مانند اکثر مراسم فصل زمستان در اواخر این فصل برگزار می‌شد و مفهوم آن رخت بر بستن زمستان و نوید آمدن بهار بود. در این مراسم غلیبانی با همراهی گروه نوازنده اشعاری در باب قدرت زمستان و رابطه‌اش با مردم روستا می‌سرود و در پایان با به یاری خواندن حیواناتی مانند گراز و حمله اهالی با سنگ و کلوخ، به طرف کوه‌های پر از برف و سرما فرار می‌کرد و سال دیگر با آمدن زمستان بازمی‌گشت.

مراسم آق قویون و قره قویون (âq qoyun va qara qoyun)

قره قویون به معنی گوسفند سیاه و نمادی از زمستان سرد و طولانی و مشکلاتی بود که مردم در زمستان دچار آن می‌شدند مانند زندگی سخت و مشقت‌بار، اتمام آذوقه، بسته شدن راه‌ها و ... آق قویون به معنی گوسفند سفید و نمادی از بهاری معتدل و سرسبز، زندگی دوباره و سعی و کوشش افراد جامعه برای شروع زندگی دیگر بود.



این مراسم نمادی از جنگ میان بهار و زمستان (آق قویون و قره قویون) بود که در نهایت با پیروزی بهار به پایان می‌رسید:

ابتدا سرود و شعر توسط یکی از پیرمردها در کوچه‌های روستا (که نقطه شروع مراسم تلقی می‌شود) خوانده می‌شد و چوپان‌های مسن روستا به صورت کاملاً نمادین گوسفندهای خود را که زمستان سرد و طولانی را در طویله‌ها سر کرده بودند، بیرون می‌آوردند و برای خوردن آب به کنار رودخانه می‌بردند و بلافاصله برمی‌گرداندند که با برگشتن گوسفندها مراسم به طور رسمی آغاز می‌گشت.

باور عمومی این بود؛ تا لحظه‌ای که گوسفندها بیرون نیامده‌اند، زمستان یعنی گوسفند سیاه یا قره قویون بر روستا، بیابان، کوه‌ها و دشت‌ها مسلط است و هیچ کس جرأت بیرون آمدن از پناهگاهش را ندارد و بیرون آمدن گوسفندها باعث جسارت و جرأت می‌شود و همه با کمک بهار به جنگ زمستان می‌روند.

این مراسم توسط پنج شخصیت اصلی به اجرا درمی‌آمد:

۱. شخصی که نقش قره قویون را داشت، لباس‌های پشمی سیاه رنگ بر تن می‌کرد که نماد زمستان بود.

۲. شخصی که نقش آق قویون را داشت، لباس‌های پشمی سفید رنگ بر تن می‌کرد که نماد بهار بود.

۳. بالابان‌زن که با نواختن بالابان خود، حال و هوای مراسم را بسیار شاد می‌کرد.

۴. دایره‌زن که با دایره خود، ریتم خاصی به مراسم می‌داد و شعرها و سرودها را با

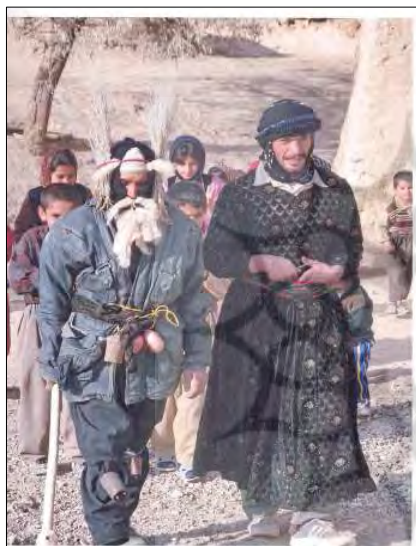
این ریتم به اجرا درمی‌آورد.

۵. فردی که نقش هدایت‌کننده مراسم را بر عهده داشت و با دو چوب کوچکی که به دست می‌گرفت، مراحل مختلف مراسم را هدایت می‌کرد.

این مراسم در میدان اصلی روستا اجرا می‌شد: قره قویون از یک طرف به صورت بالا و پایین پریدن و ترساندن مردم و ابراز قدرت کردن به سوی میدان می‌آمد. آق قویون نیز از طرف دیگر به سمت میدان حرکت می‌کرد. گروه نوازندگان هم که تعداد آنها سه نفر یا بیشتر بودند با سر و صدا به محل برگزاری مراسم نزدیک می‌شدند. به تدریج مردم برای تماشای مراسم در محل مورد نظر جمع می‌شدند. در کنار محل

اجرای معرکه، یک تله هیزمی خاموش شده قرار می‌دادند که نمادی از سلطه زمستان سرد بود و در ضمن دلگرمی برای بهار و امید به پیروزی را تداعی می‌کرد.

وقتی قره قویون و آق قویون به همدیگر می‌رسیدند، شروع به رجزخوانی و مبارزه نمادین می‌کردند. آنها ابتدا با ضربات سایه‌ای شکل به سر و صورت یکدیگر مشت می‌زدند و پس از چند بار تکرار، دست‌های یکدیگر را به صورت قلاب می‌گرفتند و زورآزمایی (نمادین) می‌کردند. در مرحله بعد، کمرهای یکدیگر را می‌گرفتند و با هم



مبارزه می‌کردند، این مراحل که تعداد آنها به پنج، شش یا هفت مرحله می‌رسید، توسط هدایت‌کننده با دو چوبی که در دست می‌گرفت از هم جدا و تفکیک می‌گردید.

مردم هم در این میان با دست‌زدن و همراهی کردن گروه نوازنده، مراسم را باشکوه‌تر می‌کردند. در مرحله آخر، آق‌قویون، قره‌قویون را بالای سرش می‌برد و او را زمین می‌زد و قره‌قویون بلند شده و فرار می‌کرد و آق‌قویون با همراهی

روستایی‌ها تا مسافتی، قره‌قویون را تعقیب می‌کرد و مردم کلوخ و سنگ به طرفش پرتاب می‌کردند. در پایان، مراسم با پایکوبی، رقص و شادمانی آق‌قویون و روستایی‌ها به پایان می‌رسید.

مراسم قیشدان چیخدیم «qišdân čixdim»

قیشدان چیخدیم مراسمی بود که در آخرین شب بهمن ماه هر سال به منظور نجات احشام از تلف شدن و گیاهان از زرد شدن برگزار می‌شد. دلیل اصلی انجام چنین مراسمی زمستان‌های بسیار سرد، طولانی و طاقت‌فرسای این مناطق بود. در اغلب مواقع

به روستایی‌ها خسارت‌های زیادی وارد می‌شد و سعی و تلاش و مشقت آنان را برای بهار سال بعد چندین برابر می‌کرد. مقابله با آن زمستان‌ها کار چندان ساده‌ای نبود و اغلب با اجرای این مراسم ابراز امیدواری می‌کردند که زمستان به روزهای پایانی خود رسیده و دیگر چندان تهدیدی برای زندگی و اموال روستایی‌ها به شمار نمی‌آید.

چهارشنبه آخشامی «čâršanba âxšâmi»

چهارشنبه‌سوری از مراسم و جشن‌هایی است که در آذربایجان با شکوه هرچه تمامتر برپا می‌شود و هر ساله، خاطره چهارشنبه آخر سال، با فروختن آتش و پایکوبی در کنار آن گرامی و زنده نگه داشته می‌شود. در گذشته، به جای یک چهارشنبه (چهارشنبه آخر سال) چهار چهارشنبه اسفند ماه را در آذربایجان جشن می‌گرفتند و هر کدام از چهارشنبه‌های اسفند ماه نام خاصی برای خود داشت، چهارشنبه اول اسفند را ایتا «itâ»، چهارشنبه دوم را قودوخ «qodux»، چهارشنبه سوم را کوله «kula»،



چهارشنبه چهارم را ایلی «ili» می‌گفتند و برای هر کدام جشن خاصی برگزار می‌کردند. در بعضی از مناطق آذربایجان مثل قرابایاق برای چهارشنبه‌های اسفند ماه اسامی دیگری داشتند: چهارشنبه اول اسفند را دروغگو، چهارشنبه دوم را راستگو، چهارشنبه سوم را قرا، چهارشنبه آخر را ایلین آخر چهارشنبه‌سی (آخر سال) اتلاق می‌شد. در برخی نقاط این تفاوت عناوین چهارشنبه‌ها به چشم می‌خورد ولی نکته مهم آن است که نه تنها در بسیاری از مناطق آذربایجان بلکه در بسیاری از مناطق مختلف کشور چهارشنبه آخر

اسفند ماه از اهمیت و موقعیت بخصوصی برخوردار بود که امروزه نیز نه تنها در روستاها که در شهرهای کشور نیز برخی از مراسم آن اجرا و محترم شمرده می‌شود.

به طور کلی هر یک از این چهارشنبه‌ها مراسم و آیین‌های خاصی داشتند:

چهارشنبه اول اسفندماه، مقداری گندم یا ذرت یا عدس را در پشت بام می‌ریختند و از این طریق نوزایی و تولد دوباره طبیعت را نوید می‌دادند و آن را به فال نیک می‌گرفتند. در چهارشنبه دوم اسفند ماه نیز با کوتاه کردن مو، دم یا یال چهارپایان آمدن بهار و زندگی دوباره را به احشام و چهارپایان یادآور می‌شدند.

در چهارشنبه سوم اسفند ماه که مربوط به گیاهان و درختان بود، مردم به باغ‌ها و مزارع خود می‌رفتند و کنار گیاهان و درختان، شروع به شادی می‌کردند و برای اینکه در سال جدید درختان و گیاهان پر بار باشند دعا می‌کردند. اما چهارشنبه چهارم اسفندماه یا «ایلین آخر چهارشنبه‌سی» که مهمترین و عامیانه‌ترین چهارشنبه‌ها بود با شکوه بسیار زیادی اجرا می‌شد. شب چهارشنبه آخر سال، خانواده‌ها به پشت بام می‌رفتند و هیزم‌هایی را که قبلاً مهیا کرده بودند آتش می‌زدند و از روی آن می‌پریدند، تعداد تله‌ها معمولاً فرد و شامل ۳ یا ۵ تله بود. آنها آتش را نماد بدی‌ها و خاطرات بد اعم از مشکلات، مریضی و سایر حوادث بد می‌دانستند که با خاموش کردن آن با آب آن مشکلات با زلالیت و شفافیت آب عوض می‌شد. در پایان مراسم چهارشنبه‌سوری اهل خانه به دور سفره چهارشنبه‌سوری جمع می‌شدند و میوه هفت‌معرکه یعنی گردو، بادام، پسته، فندق، توت، انجیر و کشمش را در کنار یکدیگر میل می‌کردند.

مراسم صبح چهارشنبه آخر سال

این رسم که بیشتر بین دختران روستا رایج بود به این ترتیب اجرا می‌شد که خانواده‌ها (بخصوص دختران دم‌بخت) صبح چهارشنبه آخر سال، کوزه به دوش به طرف رودخانه‌ها راه می‌افتادند، به رودخانه که می‌رسیدند، قبل از هر چیز از رودخانه، آب می‌نوشیدند و کوزه خود را از آب پر می‌کردند، سپس از روی آب می‌پریدند و در حین پریدن از روی آب به صورت دسته جمعی شعر و سرود می‌خواندند و شادی می‌کردند.

جمع‌بندی

بیک‌های نوروزی، تکم‌چی‌ها، غلیبانی، آق‌قویون و قره‌قویون، قیشدان‌چیخ‌دیم، چهارشنبه‌سوری و مراسم صبح‌آخرین چهارشنبه‌سال چند آیین رایج در سرزمین‌پراوازه قزل‌اوزن در موسم بهاران بود. رفتن زمستان سخت و سرد و آمدن بهار نویدبخش آیین‌هایی بود که همگی برای شاد کردن و امیدوار کردن مردمان این سرزمین به آینده‌ای گرم و درخشان به کار می‌رفت و شور و شوق و تکاپویی دلنشین را در روزهای پایانی سال ایجاد می‌کرد. اشعار، نمایش‌ها، آتش و آب نمادهای پرمعنی این مراسم بودند و هر کدام نشان‌دهنده باور و مفهوم پیوند انسان با طبیعت محسوب می‌شدند.



منابع

۱. جاوید، سعید (۱۳۴۴) نمونه‌های فولکلور آذربایجان، تهران: بی‌نا.
۲. عناصری، جابر (۱۳۴۵) «پیک‌های نوروز»، مجله هنر و مردم، شماره ۴۶، ۵۳ و ۵۴.
۳. عناصری، جابر (۱۳۶۸) «جنبه‌های نمایشی مراسم آیینی چهارشنبه‌سوری و نوروز»، مجله چیستا، شماره ۷، ۶.
۴. نادری، اتابک (۱۳۷۴) «سیر نمایش در اردبیل»، تماشای زندگی، ش ۳۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی